

## جایگاه سنت در روش تفسیر قرآن به قرآن

بهر روز یدالله پور\*

استادیار دانشگاه علوم پزشکی بابل

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۰۴/۱۵، تاریخ تصویب: ۱۳۹۰/۰۶/۱۵)

### چکیده

یکی از مباحث بنیادین در روش تفسیر قرآن به قرآن این است که این روش بر دولت رفیع آیات بنا شده و تلاش مفسر در این روش تفسیری آن است تا آیات قرآن را از درون قرآن مجید و با تکیه بر آیات دیگر تفسیر نمایند و بر این اساس، برخی از مفسران مدعی بی‌نیازی به هرآنچه غیر قرآن است و «قرآن بسندگی» یا «بسندگی متن» در تفسیر قرآن شده‌اند و با چنین پنداری، برخی با حمله به تمامی روایات مجعول و غیر مطمئن خواندن این مجموعه‌ی بزرگ، سنت را از میدان تفسیر رانده‌اند.

رویکرد مفسران روش تفسیر قرآن به قرآن نسبت به ارزش سنت و روایات معصومان (علیهم السلام) در عرصه‌ی تفسیر یکسان نیست، اگرچه در روش تفسیری مشترک هستند، اما رویکرد آنان به ارزش روایات صحیح می‌تواند چگونگی تعامل آنان با روایات را رقم زند که با مطالعه و پژوهش در آثار تفسیری مفسران معاصر این نکته بخوبی قابل مشاهده است.

تلاش این نوشتار آن است تا با معرفی روش تفسیر قرآن به قرآن، جایگاه روایات را در این روش تفسیری و رویکرد مفسران قرآن به قرآن بدان را ژرفکاو نماید و اینکه آیا مفسران در تفاسیر خود بدین روش از روایات بهره‌جسته‌اند یا خیر؟ که به این نکته‌ی مهم دست یافته است که بسیاری از مفسران این روش، از روایات در تفاسیر خود بهره‌جسته‌اند و جایگاه

---

\*. E-mail: baghekhial@gmail.com

روایات در نگاه آنان متفاوت است؛ یعنی برخی تنها به عنوان شاهد صحّت تفسیر خویش بدان استناد کرده‌اند و برخی هم هیچ اقبالی بدان نداشته‌اند. واژگان کلیدی: روش تفسیر قرآن به قرآن، جایگاه روایات، بسندگی متن، روایات متواتره، سنت، رویکرد مفسّر.

## ۱. درآمد تاریخی

شاید بحث از جایگاه سنت در روش تفسیر قرآن به قرآن در میان قرآن پژوهان مطرح بوده است، اما به گونه‌ای جداگانه و طی مقاله یا نوشته‌ای خاص کمتر به چشم می‌خورد و بیشتر در دامن بحث از روش‌های تفسیر به پرداختن یا نپرداختن بدان طرح گردیده است و یا کسانی که در تبیین روش برخی مفسران تلاش کرده‌اند، بدان اشاره نموده‌اند که از آن جمله علامه‌ی فقید و استاد گرانقدر آیت‌الله معرفت (ره) در فصلنامه‌ی پژوهش‌های قرآنی (شماره‌های ۴۶-۴۷ سال ۱۲، تابستان و پاییز ۱۳۸۵)، دکتر رضایی اصفهانی در درسنامه‌ی «روش‌ها و گرایش‌های تفسیری قرآن» و دکتر علی الاوسی در «روش علامه طباطبایی در تفسیر المیزان» و ... است.

در اینکه تفسیر قرآن به قرآن روشی برآمده از سنت معصومان است، تردیدی نیست، اما سؤال این است که آیا سنت به حذف همه‌ی روایات و عدم حجیت سنت در تفسیر دستور داده است؟! و اینکه آیا قرآن به حذف سنت در تفسیر قرآن امر کرده است؟ و آیا مدعای مفسران در حذف سنت با روش آنان در تفسیر مطابقت دارد و همگی از یک رویکرد در این روش تفسیری پیروی نموده‌اند؟ آیا می‌توان با حذف سنت به تفسیر کامل قرآن نائل آمد؟ و اینکه آیا حذف سنت از عرصه‌ی تفسیر، اقدامی در ارائه‌ی تفسیری به دور از روایات جعلی و اسرائیلیات نبوده است؟ نیز آیا تنها راه پیراستن، حذف صورت مسأله است؟ و حذف سنت از حوزه‌ی تفسیر، استمرار سیاست «حسبنا کتاب الله» نیست؟ و ما در همراهی با آن روشی قرآنی را از عرصه‌ی سیاسی برنگرفته‌ایم؟!

پیامبر گرامی اسلام (ص) به دستور خداوند سبحان در قرآن کریم مأمور به تبیین و تفسیر قرآن بوده‌اند و به این کار همّت گماشته‌اند و با توجّه به شرایط اجتماعی آن روز به آیات قرآن کریم را تبیین فرموده‌اند و اهل بیت نیز به تبعیت از ایشان به تفسیر پرداخته‌اند، اما حاکمان بعد از نبی مکرم اسلام (ص) با شعار «حسبنا کتاب الله» و منع کتابت حدیث در

حوزه‌ی حیات سیاسی و دینی انحراف پدید آورده‌اند و با گم‌کردن برخی در پاسخ به تفسیر قرآن، زمینه‌ی مراجعه به اهل بیت پیامبر (علیهم‌السلام) را به کمترین حد تقلیل دادند. نیز در ارائه‌ی تفسیر دقیق و عمیق مردم را بی‌بهره نمودند و موجب رخنه‌ی اسرائیلیات و نصرانیات در تفسیر شده‌اند تا جایی که امروزه برای ارائه‌ی تفسیر درست و دقیق برخی مفسران، همه یکسره روایات تفسیری را به کناری نهاده‌اند و تفسیر را از یکی از دو یادگار ماندگار پیامبر (ص) بی‌نصیب ساخته‌اند؛ یعنی می‌توان گفت ریشه‌ی بحث «قرآن در تفسیر خویش از غیر قرآن بی‌نیاز است»، جریانی سیاسی است، نه تفسیری و این آغازی شد بر بکار نگرفتن روایات در تفسیر و نیز زمینه‌ای شد بر ورود بسیاری از اسرائیلیات و روایات جعلی در کتاب‌های تفسیر روایی، بویژه اینکه حوزه‌ی تفسیر را به برخی اسباب نزول‌ها و شأن نزول‌ها و لغت فلان قبیله و ... محدود نموده‌اند و به ارائه‌ی معانی اندک از اقیانوس بیکران قرآنی بسنده کرده‌اند ... بنا به اعتراف بسیاری از مفسران روش تفسیر قرآن به قرآن، برای پیراستن تفسیر از روایات جعلی بدین روش روی آورده‌اند. به تعبیر برخی از مفسران، برای رهایی از روایات جعلی در تفسیر، تمام تلاش ما در تفسیر بر آن قرار گرفته است تا غیر قرآن در تفسیر آیات بکار گرفته نشود و نورانیت آیات تحت تأثیر امور دیگر قرار نگیرد (خطیب، ۱۹۶۷ م، ج ۱: ۱۱). اگرچه روایات در روش تفسیر قرآن به قرآن به کار گرفته می‌شود، اما تا جایگاه شایسته‌ی خود فاصله‌ی بسیاری دارد و راندن بسیاری از روایات به نام تردید در اتقان صدور آنها، شاید ساده‌ترین راه حل بوده باشد، اما بهترین راه حل نخواهد بود.

## ۲. درآمد تحلیلی

روش تفسیر قرآن به قرآن یکی از روشهای تفسیری است که از آغاز تا به امروز مورد اهتمام قرآن‌پژوهان و مفسران بوده است و روشی است که از پیامبر اکرم (ص) و ائمه‌ی

اطهار (ع) به یادگار مانده است و از آیات قرآن مجید نیز می‌توان به درستی دریافت که بعضی از آیات مفسر و مبین برخی دیگرند.

در کنار آیات نورانی قرآن مجید، کلام گهربار پیامبر اکرم (ص) که به تعبیر کلام وحی مفسر و مبین قرآن مجید است، نیز در دسترس مسلمانان قرار دارد و روایات صحیح متعددی نیز از امامان معصوم (ع) در تبیین و تفسیر آیات قرآن رسیده است.

با توجه به ادعای مفسران روش تفسیر قرآن به قرآن که قرآن در تفسیر خود از غیر خود بی‌نیاز است و این کتاب مکنون که تبیان کلّ شیء است، تبیان خود نیز خواهد بود (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۱۸) و براساس فرموده‌ی گهربار معصومان که ملاک صحّت روایات، موافقت آنان با قرآن است (مظفر، ۱۴۱۰ ق، ج ۲: ۲۵۴-۲۵۳)، پس هم فهم آیات برای خردمندان میسر است و هم ارجاع صحّت روایات بدان ممکن. نیز با توجه به جاودانه بودن، خدشه‌ناپذیری، تردیدناپذیری و متواتر بودن و قابل فهم بودن آیات قرآن مجید، باید روایات را که هم احتمال صادر نشدن از معصوم در آن می‌رود، هم امکان کاستی یا زیادتی متن آن، هم تردید در سند آن رواست، هم خدشه در مدلول و محتوای آن، پس روش دقیق، صحیح و مطمئن تفسیر قرآن، همان روش تفسیر قرآن به قرآن خواهد بود. حال پرسش این است که روش تفسیر قرآن به قرآن چگونه است و جایگاه سنت و روایات معصومان (علیهم‌السلام) در تفسیر قرآن در این روش کجاست؟ آیا این روش تفسیری، منافی روایات در تفسیر است یا خیر؟

در این پژوهش با ارائه‌ی تعریف روش تفسیر قرآن به قرآن و دیدگاه مفسران گذشته و معاصر، به بررسی جایگاه روایات در این روش تفسیری میان مفسران شیعه و سنی پرداخته شده است و نوع نگاه آنان به سنت و روایات معصومان (ع) مورد کاوش قرار گرفته است.

تفاسیر «المیزان فی تفسیر القرآن»، «الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنّة»، از شیعه‌ی امامیه و تفاسیر «ضوء البیان فی ایضاح القرآن بالقرآن»، «التفسیر القرآنی للقرآن» و «الهدایة و العرفان فی تفسیر القرآن بالقرآن» از اهل سنت گزارش شده‌اند و در پایان نتیجه‌ی این پژوهش تقدیم شده است.

### ۳. روش تفسیر قرآن به قرآن

روش تفسیر قرآن به قرآن روشی است که در آن مفسر برای فهم و تبیین آیه‌ای از آیه‌ای دیگر مدد می‌گیرد و قرآن را برای بیان مقاصد خویش توانا می‌شمارد و نگاهی به بیرون از آن ندارد. اگرچه این روش تفسیری از سلف صالح به یادگار نهاده شده، لیکن در عصر حاضر اقبال مفسران بدان موجب رونق آن گردیده و روشهای دیگر به نوعی کمرنگ شده است. به تعبیری «بی تردید، مستقن‌ترین منبع برای تبیین و تفسیر قرآن، خود قرآن است» (معرفت، ۱۳۸۰، ج ۲: ۱۸) و «دانشمندان بر این امر اتفاق نظر و اجماع دارند که در تفسیر قرآن، نخست باید از خود قرآن کمک گرفت و آیات پیرامون یک موضوع را با دقت کنار هم چید و آنگاه به سنجش آنها با یکدیگر و نتیجه‌گیری از آن پرداخت، در غیر این صورت، انسان گرفتار دام تفسیر به رأی خواهد شد» (عبدالرحمن العک، ۱۴۱۴ق: ۷۹) و «أصحّ الطّریق در تفسیر روش تفسیر قرآن به قرآن است» (ابن کثیر، ۱۴۱۹ق، ج ۱: ۳) و «اگر پرسیده شود که بهترین روش تفسیر کدام است، در پاسخ می‌گوییم صحیح‌ترین روش آن تفسیر قرآن به قرآن است، چه اینکه آیاتی از قرآن که در جایی مجمل آمده است، تفسیر و تبیین آن در جای دیگری از قرآن آمده است و نیز آنچه در مواردی به شکل مختصر آمده، در جای دیگر به گونه‌ای مبسوط توضیح داده شده و به فرض ناتوان بودن از تفسیر قرآن به قرآن، به سنت رجوع نما» (ابن تیمیه، ۱۴۲۳ق: ۹۳).

مرحوم علامه طباطبایی (ره) معتقد است که حجم انبوهی از روایات تفسیری معصومان از نوع استدلال به یک آیه برای توضیح آیه‌ای دیگر و یا استشهاد به مفهوم یک آیه برای آشکار شدن معنای آیه‌ی دیگر است که این همان تفسیر قرآن به قرآن است: «گروه بسیاری از روایات تفسیری که از این خاندان به دست ما رسیده است، روش استدلال به آیه‌ای برای آیه‌ی دیگر و استشهاد به یک معنا بر معنای دیگر به کار رفته است» (طباطبایی، ۱۳۹۳ ق، ج ۳: ۸۷) و نیز «روش تفسیری امامان علیهم‌السلام در تعلیم و تفسیر بنا بر آنچه که از آن بزرگواران به دست ما رسیده، همین روش تفسیر قرآن به قرآن است...» (همان، ج ۱: ۱۲) و به بیانی دیگر «بهترین و کارآمدترین شیوه‌ی تفسیر قرآن که همان شیوه‌ی تفسیری اهل بیت (ع) هست، روش خاصی است که به تفسیر قرآن به قرآن موسوم شده است. در این روش هر آیه از قرآن کریم با تدبّر در سایر آیات قرآنی و بهره‌گیری از آنها باز و شکوفا می‌شود، تبیین آیات فرعی به وسیله‌ی آیات اصلی و محوری و استناد و استدلال به آیات قوی‌تر در تفسیر، بر این اساس است که برخی از آیات قرآن کریم همگی موارد لازم را برای پی‌ریزی یک بنیان مرصوص معرفتی در خور دارد» (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۶۳).

#### ۴. جایگاه روایات در تفسیر قرآن به قرآن

یکی از مباحث مهم که در روش تفسیر قرآن به قرآن مطرح است، این است که آیا در این روش تفسیری، روایات جایگاه شایسته‌ی خود را می‌یابند یا اینکه قرآن به تنهایی برای تفسیر کافی است و نیازی به روایات در تفسیر پدید نمی‌آید؟ هرچند برخی از مفسران در روش تفسیر قرآن به قرآن، روایات را به کنار نهاده‌اند و تنها به قرآن مجید اکتفا کرده‌اند و احتیاج به سنت را در تفسیر قرآن نفی کرده‌اند و قائل به عدم اعتماد به روایات در فهم مقاصد و معانی قرآن شده‌اند.

مفسران روش تفسیر قرآن به قرآن را در به کارگیری روایات می‌توان به دو گروه دسته‌بندی کرد: ۱. گروهی که در روش تفسیری خود به «استقلال قرآن» در عرصه‌ی تفسیر اعتقاد دارند و بدست آوردن تفسیر آیات را از بیرون قرآن انکار می‌کنند و در این راه هیچ روایتی را در تفسیر نمی‌پذیرند.

۲. گروهی از مفسران که در روش تفسیری خویش، به نام روش تفسیر قرآن به قرآن سلوک کرده‌اند، اما در تفسیر خویش در بسیاری از موارد به دامن روایات برای تبیین صحیح آیات چنگ زده‌اند، این گروه در دو فرقه‌ی شیعه و سنی متفاوت برخورد کرده‌اند، شیعیان در کنار روایات پیامبر اکرم (ص)، به روایات صحیح رسیده از اهل بیت (علیهم‌السلام) در تفسیر به دیده‌ی قبول نگریده‌اند و از آن بهره گرفته‌اند و با اعتقاد به اینکه بین قرآن و عترت نباید جدایی قائل شد و طبق حدیث ثقلین عترت و کتاب‌الله دو ودیعه‌ی ماندگار و جاودان به هم پیوسته‌اند و جایگاه عترت به عنوان ترجمان وحی و مفسران و معلّمان قرآن است، در تفسیر از آنان بهره جسته‌اند. اهل سنت نیز در کنار روایات پیامبر اکرم (ص)، به روایات صحابیان به عنوان شاهدان نزول آیات نگریده‌اند و روایات صحیحی آنان را در عرصه‌ی تفسیر حجّت می‌شمارند و در بسیاری از موارد در اسباب نزول و ... قول آنها و حتی قول تابعین را برخوردار از حجّت می‌دانند.

در میان مفسران قرن اخیر که روش «تفسیر قرآن به قرآن» را به عنوان روش تفسیری خود اتخاذ نموده‌اند، در خصوص این مسأله (ارزش سنت در تفسیر قرآن به قرآن) دو نظریه‌ی کاملاً متفاوت مشاهده می‌شود که عبارتند از:

۱. نفی احتیاج به سنت در تفسیر قرآن و اعتمادداشتن به روایات در فهم مقاصد و معانی قرآن و انکار ارزش تفسیری روایات. بر طبق این نظریه، برای رسیدن به معانی دست‌نخورده‌ی آیات قرآن، تنها راه صحیح همان است که به متن قرآن و توضیحات و

قراین موجود در آن مراجعه شود و از استعانت به غیر قرآن - به هر نحو که باشد - خودداری گردد؛ زیرا تنها مرجع تحریف نشده و دست نخورده‌ای که از دروغ‌ها، پیرایه‌ها و پندارهای غلط مدعیان دین منزّه و مبراً مانده است، متن قرآن است و روایات بخاطر آنکه دچار دستبرد جاعلان و سوداگران حدیث گشته است و چند برابر آنچه صحیح است، روایات جعلی و دروغین بر آنها افزوده شده است، لذا ارزش و اعتبار خود را از دست داده، فاقد صلاحیت لازم برای تفسیر قرآن هستند؛ مانند کتاب «الهدایة و الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن».

۲. درست است که قرآن خود واضح و مبین خویش است، ولی روایات صحیح نیز می‌تواند در توضیح پاره‌ای از آیات و به منظور تشریح آیات احکام و قصص و تشریح بعضی از امور که در قرآن به اختصار بیان شده، مورد استفاده قرار گیرد. بر طبق این نظریه که در حقیقت شکل تکمیل شده‌ی روش «تفسیر قرآن به قرآن» است، منافاتی بین روشنی و واضح بودن معانی قرآن و لزوم استفاده از سنت در پاره‌ای از حقایق قرآن وجود ندارد. قرآن در عین اینکه نسبت به مقاصد و مفاهیمی که در صدد بیان آنها بوده است، کامل، واضح و مستغنی از بیان غیر است، تفصیل پاره‌ای از امور و معارف آیات را برعهده‌ی سنت و بیان رسول اکرم (ص) گذارده، نبی گرامی را صریحاً معلّم و مبین قرآن معرفی نموده است و پیروی از امر و نهی توضیحات ایشان را واجب و منطبق و بیانش را منطبق وحی دانسته است. بدیهی است در جایی که قرآن خود به توضیحات پیامبر اکرم (ص) ارجاع داده باشد، نباید بیان وی را جدا از قرآن به شمار آورد و استفاده از آن را به معنی عدم استغناء قرآن تلقی کرد (عمید زنجانی، ۱۳۷۹: ۳۶۲).

یکی از نویسندگان معاصر نیز با دسته‌بندی مفسران این روش به دو گروه چنین آورده‌اند: در مورد جایگاه و ارزش سنت و احادیث پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت (علیهم‌السلام) در تفسیر قرآن به قرآن دو دیدگاه وجود دارد:

## اول: دیدگاه لزوم استفاده از احادیث در تفسیر قرآن به قرآن

این مطلب از کلام آیت‌الله خویی در *البیان*، مبحث تفسیر به رأی استفاده می‌شود که می‌نویسند: «احتمال دارد که معنای تفسیر به رأی، استقلال در فتوی بدون مراجعه به ائمه باشد، با اینکه آنان قرین قرآن در وجوب تمسک هستند و لازم است که امور به آنان ختم شود. پس اگر انسان به عموم یا اطلاق آیات قرآن عمل کند، ولی تخصیص تقییدی را که از ائمه (ع) وارد شده است، نگیرد، این تفسیر به رأی می‌شود».

دوم: دیدگاه بی‌نیازی قرآن از غیر قرآن و نفی احادیث در تفسیر قرآن (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۸۴).

با توجه به این نکته که اگرچه مفسران روش تفسیر قرآن به قرآن، در روش تفسیری یکسانند، اما در بکارگیری روایات در تفسیر آیات اختلاف دارند، درحالی که برخی از مفسران این روش از بکارگیری روایات به کلی اجتناب کرده‌اند. بسیاری دیگر روایات را در تفسیر خویش نقل کرده‌اند و بدان استناد نموده‌اند. پس نمی‌توان به صرف بهره‌گیری یک مفسر از روش تفسیر قرآن به قرآن، دیدگاه وی را درباره‌ی روایات انکاری شمرد و باید درباره‌ی رویکرد وی نسبت به روایات بحث و بررسی نمود و تفسیر این مفسران بهترین سند در نحوه‌ی تعامل آنان با روایات و بهره‌گیری از آن و استناد بدان است و حتی به نظر می‌رسد که بحث آیات مکی و مدنی در تفاسیر قرآن به قرآن، خود نقش و جایگاه تاریخ نزول و اسباب‌النزول را در روش تفسیر قرآن به قرآن روشن سازد و رویکرد مفسران بدین مقولات می‌تواند متفاوت بوده باشد، حتی بهره‌مندی برخی تفاسیر این روش از مباحث کلامی و فلسفی گویای برخورداری صاحب تفسیر از دانشهای برون قرآنی در روش تفسیر قرآن به قرآن است و این روش مفسر با رویکرد تفسیری وی متفاوت است.

بدین سبب مفسران روش تفسیر قرآن به قرآن عصر حاضر را در به کارگیری و بهره‌جویی از روایات به دو گروه عمده تقسیم‌بندی می‌نمائیم به شرح زیر:

۱-۳) مفسرانی که روش تفسیر قرآن به قرآن در کنار پرداختن به این روش تفسیری، از روایات بهره‌جسته و به نقل روایات می‌پردازند و روایات متواتره یا صحیحیه و محفوف به قرائن را حجّت می‌شمرند، عبارتند از:

الف) علامه سید محمدحسین طباطبایی در تفسیر «المیزان فی تفسیر القرآن».

ب) آیت‌الله دکتر محمد صادقی تهرانی در تفسیر «الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنّه».

ج) امام محمدامین بن محمد الشنقیطی در تفسیر «ضوء البیان فی ایضاح القرآن بالقرآن».

حال به معرفی جایگاه روایات در این گروه از تفاسیر پرداخته می‌شود:

#### ۱-۱-۳) المیزان فی تفسیر القرآن

با دقت در تفسیر گرانسنگ المیزان می‌توان به درستی دریافت که مرحوم علامه طباطبایی اگرچه روش تفسیر قرآن به قرآن را برگزیده‌اند و اعتقاد دارند که قرآن تبیان کلّ شیء است و مفسّر خویش نیز می‌باشد، ولی در تفسیر خویش به روایات توجه داشته و در تفسیر خویش، به بحث روایی نیز پرداخته است. در تفسیر علامه (ره) توجه خاصی به روایات شده است، چه اینکه در پایان هر بخش از تفسیر یک یا چند آیه، با اصطلاح «بحث روایی» بایی را می‌گشاید و مجموعه‌ای از روایات مربوط به آیات را گردآوری، سپس بررسی و تحلیل و نقد می‌کند و البته در موارد زیادی، به کمک این روایات، نکات تفسیری مناسبی استخراج می‌کند، گرچه بخش زیادتری از آن از باب جری و تطبیق یا بیان مصداق دانسته است (رستمی، ۱۳۸۰: ۶۳).

درست است که قرآن مبین و مفسر خویش است، ولی در بسیاری از موارد و در توضیح بسیاری از آیات، احکام و داستانها و ... استفاده از روایات صحیح لازم، بلکه واجب است. مرحوم علامه طباطبایی، در تفسیر المیزان در بیان ضرورت بهره‌گیری از روایات صحیح در تفسیر قرآن چنین می‌آورند: «روشی که در روایات بدان ترغیب شده، همان تفسیر از طریق قرآن است و آنچه از آن نهی و منع شده، تفسیر از غیر طریق قرآن است، بنابراین تنها روش مورد قبول در تفسیر قرآن استمداد از قرآن جهت فهم معانی آیات آن و تفسیر آیه به آیه است. این روش در صورتی مورد قبول خواهد بود که براساس تفحص و جستجوی کافی در روایات نقل شده از نبی اکرم (ص) و ائمه (ع) به عمل آمده، پس از تحصیل ذوق و معلومات برگرفته از آنها، به تفسیر کلام اشتغال ورزید» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۳: ۹۰). این مفسر کم‌نظیر در راهنمایی به دیگر مفسران می‌نویسد: «وظیفه‌ی مفسرین این است که به احادیث پیغمبر اکرم (ص) و ائمه‌ی اهل بیت (ع) که در تفسیر قرآن وارد شده، غور کرده، به روش ایشان آشنا شوند، پس از آن طبق دستوری که از کتاب و سنت استفاده شد، به تفسیر قرآن بپردازد و از روایاتی که در تفسیر وارد شده، به آنچه موافق مضمون است، اخذ نماید» (طباطبایی، ۱۳۶۱: ۸۰).

جناب آقای علی الاوسی در کتاب «روش علامه طباطبایی در تفسیر المیزان» بدین نکته اشاره داشته‌اند: «وی معتقد است که سنت قطعی حجیت دارد، حتی اگر ظاهر قرآن مؤید آن نباشد و کوشش می‌کند تا پیچیدگی آیه را برطرف سازد و توهم اختلال ظاهری میان آیه و روایت را از بین ببرد؛ زیرا آنچه از نبی اکرم (ص) نقل شده، می‌توان از کتاب خدا نیز استفاده کرد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۳: ۸۵). وی هنگام تفسیر آیات و آگاهی از مقاصد آن، به نتایج این روش اعتماد می‌نماید و در این راه از سنت در تأیید معانی استنباط شده، از تدبّر در آیات استعانت می‌جوید و نیز در توجیه روایات و مقایسه‌ی بین آراء مفسران به آن نتایج استناد می‌کند» (الاوسی، ۱۳۸۱: ۲۱۲ - ۲۰۹). به عنوان مثال در ضمن

آیات ارث در ذیل آیه‌ی «من بعد وصیته یوصی بها أو دین» علامه می‌گوید: تقدّم وصیّت بر دین در آیه، با روایاتی که دین را مقدّم بر وصیّت می‌دانند، منافاتی ندارد؛ زیرا گاهی مطلب غیر مهم را در اوّل کلام ذکر می‌کنند، از آن رو که استحکام و ثبات مطلب مهم‌تر، به حدّی است که نیازی به تأکید و تقدیم ندارد. بنابراین «أو دین» در آیه‌ی مورد نظر بیانگر اهمیّت و برتری دین نسبت به وصیّت می‌باشد و در ذیل آن روایتی از حضرت علی (ع) از مجمع‌البیان نقل کرده است که می‌فرماید: شما در این آیه، وصیّت را قبل از دین می‌خوانید، ولی رسول اکرم (ص) قضاء «دین» را مقدّم بر وصیّت می‌داند» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۲۲۱).

حضرت استاد آیت‌الله جوادی آملی در بیان ویژگی تفسیر علامه طباطبایی (ره) در *المیزان* نکات دقیقی را ذکر کرده‌اند که یکی از آن نکات چنین است: «مشی تفسیری حضرت استاد قدّس سرّه این گونه نبود که نخست آیات را بدون در نظر گرفتن روایات بررسی کند و سپس به سراغ روایت برود. ایشان ضمن عنایت ویژه به خطوط کلی و محتوای اصلی قرآن به عنوان میزان سنجش و ترازوی ارزیابی احادیث معروض بر آن، هم آیات و هم روایات را در نظر می‌گرفتند و پس از جمع‌بندی، نظر تفسیری خود را ارائه می‌کردند. تفسیر آیه به گونه‌ای بود که با معنا و محتوای روایت مطابقت داشت، البته گاه در ذیل معنای آیه، روایتی وجود نداشت که در این صورت، تفسیر به مقتضای ظاهر آیه انجام می‌پذیرفت، اما اگر روایتی درباره‌ی آیه وجود داشت، هم محتوای آیه و هم محتوای روایت در ارائه‌ی تفسیر دخالت داشت» (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۶۱).

استاد فقید آیت‌الله معرفت در تبیین بکارگیری روایات در تفسیر *المیزان* نکته‌ی دقیقی را مطرح کرده‌اند: «آنچه مایه‌ی تأمل و تفکر است، این است که خود علامه طباطبایی (ره) وقتی به سراغ آیات می‌رود با ذهنی الهام یافته از روایات به سراغ آیات می‌رود؛ یعنی پیداست که وقتی آیه را تفسیر می‌کند، ذهنیّتی دارد که از روایات گرفته است ... در باب

استفاده از روایات برای تفسیر قرآن نیز وقتی علامه می‌فرماید نبایستی به سراغ روایات رفت و از راه آن آیه را معنا کرد، این «سراغ روایت رفتن» دو قسم است ... یک بار به سراغ روایت می‌رویم برای اینکه این روایت، معنایی را به دهان آیه بگذارد؛ این را علامه منکر است. اما اگر به سراغ روایت برویم برای اینکه فضایی را برای ما باز کند و ما را در فضایی قرار دهد که از خود آیه مطلبی را بفهمیم، این پذیرفتنی است» (معرفت، ۱۳۸۵: ۱۵).

آنچه از تفسیر گرانسنگ *المیزان* به دست می‌آید، این است که رویکرد حضرت علامه طباطبایی (ره) در روش تفسیر قرآن به قرآن به روایات صحیح، نقل و قبول بوده است و ایشان در بسیاری از موارد با بهره گرفتن از روایات به مدلول واقعی آیات راهنمایی نموده‌اند، یا حداقل با تکیه بر روایات صحیح، آنچه را که از آیات به دست آورده بودند، با قاطعیت بیان داشته‌اند و روایات پشتوانه‌ی محکمی برای فهم بسیاری از آیات بوده‌اند.

#### ۲-۱-۳) الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن

تفسیر دیگری که در شیعه به روش تفسیر قرآن به قرآن در دوره‌ی معاصر نگارش یافت تفسیر «الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن» است که توسط آیت‌الله دکتر محمد صادقی تهرانی در مدت ۱۰ سال تدریس برای طلاب در نجف و قم به رشته‌ی تحریر درآمد. «تمام اهتمام مفسر در تبیین و توضیح آیات بهره‌گیری از تفسیر قرآن به قرآن و تحلیل‌های عقلانی و چند و چون‌های تدبیری است، گرچه در تفسیر همواره به روایات استشهاد می‌کند، اما نقطه‌ی ثقل استنباط‌ها و موازنه در ترجیح میان وجوه و احتمالات تفسیری، مقایسه‌ی میان آیات قرآن و بهره‌گیری تام و تمام از تفسیر قرآن به قرآن است» (خرم‌شاهی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۷۳۱).

به کارگیری روایات در تفسیر الفرقان به گونه‌ای است که حتی «فهد بن عبدالرحمن الرومی» در بیان تفاسیر شیعه به کرات از این تفسیر به عنوان نمونه می‌آورند (عبدالرحمن الرومی، ۱۴۰۷ ق، ج ۱: صص ۱۷۵-۲۲۵). مفسر گرانقدر جناب آقای دکتر صادقی در مقدمه‌ی تفسیر الفرقان درباره‌ی جایگاه روایات در تفسیر قرآن به قرآن آورده‌اند: «همانا برخی از آیات قرآن مفسر برخی دیگرند و نیز بعضی از آیات، آیات دیگر را به سخن می‌آورند و روایات متواتر متعددی بر مفسران واجب شمرده‌اند که ابتدا در آیات قرآن تدبیر نمایند و آنگاه روایات تفسیری را به قرآن عرضه نمایند و آنچه را موافق آیات است، برگیرند و آن روایاتی را که با آیات سازگار نیست، ترک نمایند» (صادقی، ۱۴۰۶ ق، ج ۱: ۱۷). بدین سان معلوم می‌شود که در این تفسیر هم روایات جایگاه ویژه‌ای در استنباط از آیات دارند که چون بنا بر اجمال است، از آوردن نمونه خودداری می‌شود.

### ۳-۱-۳) أضواء البیان فی إیضاح القرآن بالقرآن

در میان نویسندگان اهل سنت نیز روایات جایگاه ویژه‌ای دارد. آنان با حجّت دانستن روایات صحیح‌ه‌ی پیامبر اکرم (ص)، روایات صحابه را نیز در بسیاری از موارد حجّت می‌شمرند و برخی نیز روایات تابعین را دارای حجّت می‌دانند. «زرقانی» پس از آنکه سخنان تفسیری پیامبر (ص) را که دارای اسنادی صحیح باشد، پذیرفته شده دانسته، درباره‌ی دلیل آن می‌نویسد: «زیرا هدایت و راهنمایی پیامبر (ص) بهترین است و شرح و بیان قرآن از جمله وظایف رسالت اوست و ما یقین به عصمت و توفیق وی داریم» (زرقانی، ۱۴۱۹ ق، ج ۲: ۱۶).

«ابن تیمیه» که رجوع به گفتار صحابه را پس از دست نیافتن به تفسیر آیه در خود قرآن و سنت بایسته دانسته است، با یادآوری این نکته که گاهی در سخنان نقل شده از صحابه ردّ پای اهل کتاب دیده می‌شود، می‌گوید: «چنانچه احادیثی از این قبیل در

گفتار آنان دیده شد، نقل آن به عنوان استشهاد و نه اعتقاد جایز می‌دانیم» (ابن تیمیه، ۱۴۲۳ ق.: ۹۹).

«جلال الدین سیوطی» درباره‌ی ارزش سخن تفسیری صحابه، نخست دیدگاه حاکم نیشابوری و حدیث پژوهان هم‌فکر او را نقل کرده که معتقدند «تفسیر صحابه، حکم تفسیر مرفوع و منسوب به پیامبر (ص) را دارد» (سیوطی، بی‌تا، ج ۴: ۲۰۸). اعتبار روایات تفسیری نزد اهل سنت این می‌باشد که در هر سه نوع (روایات نبوی، صحابی، تابعین) شماری از عالمان‌شان برای پذیرش روایات، ضوابط و چارچوبی را قرار داده‌اند و برخی از آنان حتی روایات تفسیری تابعان را پذیرفته شده دانسته‌اند، چه رسد به روایات صحابه و پیامبر (ص) (رستمی، ۱۳۸۰: ۶۸).

اما از میان مفسران اهل سنت که روش تفسیر قرآن به قرآن را در دوره‌ی معاصر در تفسیر خویش برگزیده‌اند، می‌توان به «محمدامین بن محمد الشنقیطی» صاحب «أضواء البیان فی إیضاح القرآن بالقرآن» نام برد. آنچه از روش این مفسر بزرگ در تفسیرشان به دست می‌آید، این است که روایات در کنار آیات قرآن مورد استفاده قرار گرفته‌اند و تلاش شده است تا از نقل روایات ضعیف و اسرائیلیات خودداری گردد. جناب «محمدامین بن محمد شنقیطی» در این تفسیر، روایات بسیاری از پیامبر اکرم (ص) و اقوال صحابه و تابعین و مفسران دیگر چون «طبری»، «ابن کثیر»، «قرطبی» و «زمخشری» را نقل می‌کند و می‌گوید: «مهم‌ترین هدف از تألیف این کتاب دو نکته بود: نخست آنکه روش تفسیر قرآن به قرآن از نگاه همه‌ی مفسران برترین روش است و اجماع دانشمندان بر آن است؛ زیرا هیچ کس به معنای کتاب‌الله از خداوند آگاه‌تر نیست، دوم آنکه بیان احکام فقهی بر اساس آیات قرآن و سنت و اقوال علما است» (شنقیطی، ۱۴۱۷ ق.: ۱: ۴).

قرآن‌پروه بزرگ معاصر جناب آقای فهد بن عبدالرحمن الرومی درباره‌ی این تفسیر می‌نویسند: «مرحوم محمدامین شنقیطی در تفسیر خود به روش تفسیر به قرآن پایبند ماند

و به قراآت سبعة به دور از قراآت شاذ تکیه کرد و با استناد به سنت شریف نبوی و قبول اقوال دانشمندان ثقه بدون تعصب به رأیی خاص تفسیر خود را ارائه کرد» (عبدالرحمن الرومی، ۱۴۰۷ ق، ج ۱: ۱۲۸). این تفسیر یکی از بهترین تفاسیر معاصر اهل سنت به شمار می‌رود که به روش قرآن به قرآن نگارش یافته، ولی جایگاه مناسبی برای روایات قرار داده شده است.

۲-۳) مفسران معتقد به نظریه‌ی «بستگی متن» یا «استقلال قرآن» که در روش تفسیر قرآن به قرآن از به کارگیری روایات پرهیز کرده‌اند و جز به آیات قرآن در فهم آیه نپرداخته‌اند. شاید در بسیاری از موارد تلاش کرده‌اند که از آیات و سیاق آن فهم درستی ارائه نمایند، اما به خطا رفته‌اند، یا نتوانستند روح معانی آیات را بیان کنند و به ناچار فهم خویش را تفسیر آیات برشمرده‌اند و در فهم دقیق آیات راه به بیراهه برده‌اند. در این گروه می‌توان از «التفسیر القرآنی للقرآن عبدالکریم خطیب» و «تفسیر القرآن و هو الهدی و الفرقان سید احمدخان هندی» نام برد که به اختصار جایگاه روایات در این تفاسیر گزارش می‌شود.

در جریان تفسیرنگاری و بازشناسی تحولات مربوط به آن، قرن چهاردهم از ویژگی بلند و جایگاه ارزشمندی برخوردار می‌باشد؛ زیرا با گسترش نهضت تفسیرنگاری و تحوّل شگرف آن در ابعاد مختلف، زمینه‌ی رشد و پویایی بیش از پیش روش تفسیر قرآن به قرآن، به گونه‌ای بسیط و گسترده فراهم گردید.

#### الف) التفسیر القرآنی للقرآن؛ اثر عبدالکریم خطیب

یکی از نویسندگان معاصر که با پیمودن شیوه‌ی تفسیر قرآن به قرآن روایات تفسیری را به کناری نهاده و تفسیر خویش را بدون نقل احادیث تدوین نموده است، «عبدالکریم خطیب» مؤلف «التفسیر القرآنی للقرآن» می‌باشد. وی تفسیر خود را در شانزده جلد و به زبان عربی به رشته‌ی تحریر درآورده است.

عنوان این کتاب به خوبی بازگوکننده‌ی روش تفسیری به کار رفته در آن می‌باشد و با نگاه اولیّه در این تفسیر می‌توان این گونه حدس زد که مفسّر خود را ملزم به پایبندی و بهره‌گیری از چنین منهج و طریقه‌ای نموده است، اما وی با غرق شدن در آراء و عقاید خویش غرض و هدف اصلی خود را که تفسیر قرآن به قرآن بوده، به فراموشی سپرده و نظرات خود را به آیات وحی الصاق نموده است (ظلام، ۱۳۹۷ ق: ۱۱۶۴).

آقای خطیب در بسیاری از موارد سعی کرده که از آیات و سیاق آن فهم درستی ارائه نماید، اما راه به بیراهه برده و نتوانسته است روح و حقیقت معانی آیات را به نیکویی بیان کند و به ناچار فهم و درک خود را در تبیین برخی از آیات وحی داخل نموده است. وی در مقدمه‌ی تفسیر خویش با انتقاد از فهم نادرست از قرآن در جوامع اسلامی، اینگونه بیان می‌کند که تنها راه فهم و درک صحیح از آیات الهی، تأمل و تدبّر عمیق در قرآن کریم و همچنین درک اسلوب بیان قرآن و آگاهی یافتن بر رازها و اسرار آن می‌باشد: «و برای رهایی از روایات جعلی در تفسیر، تمام تلاش ما در تفسیر بر آن قرار گرفته است تا غیر قرآن در تفسیر آیات بکار گرفته نشود و نورائیت آیات تحت تأثیر امور دیگر قرار نگیرد» (خطیب، ۱۹۶۷ ق: ۱، ج ۱: ۱۱).

عبدالکریم خطیب در تفسیر خود با بی‌توجهی به احادیث رسیده از بزرگان دین، خرد و اندیشه‌ی آزاد مفسّر را بیش از روایات تفسیری و دستاوردهای مفسّران پیشین مورد عنایت قرار داده و به آن اعتماد نموده است، از این رو بیان می‌دارد که به جای رجوع به کتاب‌ها و آثار گذشتگان، آیات قرآن کریم را می‌خواند و همان چیزی را که خداوند به دل او افاضه نموده است، بیان می‌کند (خرّمشاهی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۷۳۸).

از ویژگی‌های تفسیر خطیب این است که وی همه‌ی آیات قرآن را به شیوه ترتیبی و به صورت کامل تفسیر نموده است. در این تفسیر آیات قرآن کریم اصل بوده و روایات و اقوال مفسّران پیشین در آن جایی ندارد و نویسنده با اهتمام به این مقوله، تفسیر خود را از

این حیث نسبت به دیگران متمایز نموده است. اما وی در برخی از موارد، اقوال و روایاتی را نیز در تأیید تفسیر خود مورد اشاره قرار داده است: (ر.ک: ج ۳: ۱۰۳۳، ج ۵: ۸۵۱، ج ۷: ۵۱۳، ج ۷: ۱۷۲، ج ۸: ۷۵۱، ج ۹: ۱۲۳۱، ج ۱۱: ۵۶۹، ج ۱۳: ۲۷۵، ج ۱۳: ۴۴۰، ج ۱۴: ۸۰۹، ج ۱۴: ۹۰۷، ج ۱۵: ۱۲۱۶، ج ۱۵: ۱۲۵۰، ج ۱۵: ۱۲۸۹ و ج ۱۶: ۱۶۲۳). بنابراین، اگرچه روش تفسیری عبدالکریم خطیب قرآن به قرآن است، اما رویکرد اصلی و اساسی وی در تفسیر آیات بیشتر بر پایه‌ی عدم توجه به روایات و اقوال مفسران پیشین و اهتمام به عقل و خرد آزاد خود مفسر می‌باشد. آقای خطیب با به دور افکندن بسیاری از روایات تفسیری که برگرفته از سنت قطعی می‌باشد، مدعی است که تنها با تأمل و تدبّر در خود قرآن کریم و دقت نظر و کنکاش در آیات آن می‌توان بر تفسیر صحیح کلام وحی آگاهی یافت؛ به عنوان نمونه تفسیر «التفسیر القرآنی للقرآن» اثر عبدالکریم خطیب را با «تفسیر المیزان فی تفسیر القرآن» اثر گرانسنگ مرحوم علامه طباطبایی در باورداشت حدیث در تفسیر، مورد ارزیابی و اشارت قرار می‌دهد.

هرچند مفسر التفسیر القرآنی للقرآن در روش خود با عنایت به استقلال کلام وحی در زمینه‌ی تفسیر، تنها به قرآن کریم اکتفاء نموده است و در فهم معانی و مفاهیم آن از اتکاء به روایات تفسیری به شدت پرهیز کرده است، اما به نظر می‌رسد در تبیین برخی از آیات الهی روشی متفاوت را برگزیده است. تفسیر المیزان می‌تواند ملاک و معیاری دقیق برای شناخت صحت و سقم روایات تفسیری باشد؛ زیرا مؤلف المیزان در بسیاری از موارد با بهره گرفتن از احادیث صحیح، خواننده را به مدلول حقیقی آیات رهنمون سازد و با تأکید بر روایات متقن، آنچه را که از مفهوم آیات به دست آمده است، به نیکویی تفسیر کرده است که در زیر به سه نمونه از آن پرداخته می‌شود:

الف) آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی مبارکه‌ی لقمان

«وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنْابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» (لقمان / ۱۵). عبدالکریم خطیب در تفسیر این آیه، در تأیید گفتار خود به روایتی از سعد بن ابی وقاص استناد می‌کند و در ادامه به نقل داستانی از این صحابی پیامبر و مادرش که در آن مدعی است آیه‌ی مذکور در شأن وی نازل شده است، می‌پردازد (ر.ک: خطیب، ۱۹۶۷، ق.، ج ۱۱: ۵۶۹).

نکته‌ی قابل ذکر اینکه داستان سعد بن ابی وقاص در برخی دیگر از کُتب تفسیری مفسران اهل سنت نیز آمده است (سیوطی، ۱۴۰۴، ق.، ج ۵: ۱۶۵؛ ثعالبی، ۱۴۱۸، ق.، ج ۴: ۳۲۱ و زمخسری، ۱۴۰۷، ق.، ج ۳: ۴۲۲). علامه طباطبایی با ذکر جمله در ردّ این تفسیر می‌گوید: «برخی از سعد بن ابی وقاص روایت کرده‌اند که گفت: آیه‌ی «وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا» در شأن من نازل شده است: چون مادرم قسم خورده بود که اعتصاب غذا نموده و لب به آب و غذا نگشاید تا من از محمد (ص) دست بردارم. این روایت خالی از اشکال نیست؛ زیرا جمله‌ی «وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا...» در ذیل آیه‌ی «وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ» قرار دارد که سیاق آن با اینکه درباره‌ی شخص معین و جهت خاصی نازل شده باشد، منافات دارد. علاوه بر این، در ذیل آیه‌ی شریفه‌ی «قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي عَلَيْكُمْ إِلَّا تَشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا...» (انعام / ۱۵۱) گفتیم که دستور احسان به پدر و مادر از احکام عامه می‌باشد که اختصاص به این شریعت و آن شریعت ندارد» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۹: ۱۵).

## (ب) آیه ۱ سوره ی مبارکه ی ممتحنه

«بَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ ... تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ» (ممتحنه / ۱).

آقای خطیب در تفسیر آیات اولیّه ی سوره ی ممتحنه، شأن نزول آیات فوق را که درباره ی حاطب ابن ابی بلتعنه نقل شده است، مورد تردید قرار می دهد. وی حاطب بن ابی بلتعنه را یکی از شرکت کنندگان در جنگ بدر می داند و پس از نقل کامل داستان این صحابی در پایان می نویسد: «پیامبر گرامی اسلام سخن عمر بن خطاب را که گفته بود گردن حاطب ابن ابی بلتعنه را با شمشیر بزنم، نپذیرفت و فرمود که ای عمر! تو چه می دانی او در جنگ بدر شرکت داشت. شاید خداوند نسبت به اهل بدر عنایت خاصی داشته است و فرمود هر کار که دوست دارید، انجام دهید که شما را عفو نموده ام» و اینچنین پیامبر گرامی از کسی که در جنگ بدر شرکت داشت، چشم پوشی کرد، آنگاه آیات فوق در این باره نازل شد» (خطیب، ۱۹۶۷ م، ج ۱۴: ۸۹۵ و ۸۹۶).

مؤلف المیزان نیز در تفسیر خود پس از بیان این روایت، آن را مورد نقد قرار می دهد و در رد آن می گوید: «متن این روایت خالی از اشکال نمی باشد؛ زیرا:

الف) بر طبق این روایت، حاطب بن ابی بلتعنه مستحق اعدام یا کیفری کمتر از اعدام بوده، اما به دلیل شرکتش در جنگ بدر و سخن پیامبر به عمر که او در جنگ بدر شرکت داشته، مجازات نشده است، در حالی که این روایت با روایات وارده در داستان اِفک معارض می باشد؛ زیرا پیامبر در آن داستان یکی از تهمت زندگان به عایشه، یعنی مسطح بن اثاثه را که از سابقین و شرکت کنندگان در جنگ بدر بوده است، حد زد و کیفر نمود.

ب) عبارت خداوند به اهل بدر فرموده: «اعملوا ما شئتم، فقد عفوت عنکم» با هیچ منطقی درست در نمی‌آید، چون این جمله می‌گوید: اهل بدر هر گناهی که بکنند، آمرزیده می‌شوند و این سخن مستلزم آن است که آنان هیچ تکلیف و وظیفه‌ی دینی نداشته باشند. بنابراین انجام هر نوع عملی برای اهل بدر مباح است.

ج) عبارت «اعملوا ما شئتم، فقد عفوت عنکم» باید تمامی عمومات را که در احکام شرعی وارد شده است، تخصیص بزند و هیچ یک از آنها شامل اهل بدر نشود و اگر چنین می‌بود، حداقل باید در بین خود اهل بدر معروف باشد که آنان از تمامی تکالیف دینی هر قدر هم اهمیت داشته باشد، آزادند، حال آنکه در روایات وارده و سرگذشت آنان، اثری از این مسأله دیده نمی‌شود، اما در فتنه‌های بعد از رحلت پیامبر خلاف آن دیده می‌شود و احدی نمی‌تواند آن را انکار کند.

د) علاوه بر این، چنین حرفی خطاب‌های الهی را در بیشتر آیاتی که در آن به صحابه‌ی پیامبر و مؤمنین عتاب شده است - العیاذ باللّه - بیهوده می‌سازد؛ زیرا صحابه‌ای که خود خدا اجازه داده هر گناهی خواستند بکنند، دیگر نباید به خاطر بعضی تخلفات‌شان در آیاتی نظیر آیات مربوط به داستان بدر، احزاب، حُنین، و ... مورد عتاب قرار گیرند که چرا فرار کردید و آنان را در مقابل فرار از جنگ به آتش دوزخ تهدید کند؟

و) اگر حاطب به خاطر اهل بدر بودن از انجام هر عملی آزاد بود و قلم تکلیف را از او برداشته‌اند، پس چرا خداوند وی را در این آیه گمراه و ظالم می‌خواند و مورد عتاب و تهدید قرار می‌دهد؟ «وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۹: ۴۰۲).

ج) مصداق آیهی ۵۵ سورهی مبارکهی مائده

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»  
(مائده / ۵۵).

عبدالکریم خطیب پس از طرح این موضوع که «اکثر مفسران بر این عقیده‌اند که آیهی مذکور در مورد امام علی (ع)، هنگامی که در رکوع نمازش به سائلی صدقه داده، نازل شده است»، گفتار فوق را با طرح شبهاتی پیرامون آیهی ۵۵ سورهی مبارکهی مائده اینگونه نقد می‌کند:

الف) «خطاب در این آیه به دلیل وجود عبارت «وَالَّذِينَ آمَنُوا...» عام می‌باشد و سخن درست این است که آیه را بر اساس ظاهر آن و بدون توجه به مفهومی که در آن نهفته است، تفسیر نماییم؛ زیرا توجه به مفهوم صریح و روشن آیه، نیکوتر از تأویلاتی است که از بطن آن استنباط می‌شود».

ب) «امام علی (ع) غرق در عبادت خداوند بوده، آیا در آن زمان و در حال رکوع، با قطع کردن نماز خود به فقیر صدقه داده است؟» (خطیب، ۱۹۶۷ ق، ج ۳: ۱۱۲۵).

به نظر می‌رسد آقای عبدالکریم خطیب سعی دارد با طرح چنین سؤالاتی بگوید، ظاهر آیهی فوق، این تفسیر را که غرض از «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...» امام علی (ع) می‌باشد، هرگز بر نمی‌تابد. علاوه بر این وی در صدد آن است تا به این نتیجه برسد که معنای عبارت «وَهُمْ رَاكِعُونَ» بر معنایی غیر از معنای حقیقی آن اشاره دارد.

علامه در نقد اشکال «الف» می‌نویسد: «فرق است بین اینکه لفظ جمع را بگویند و واحد را اراده نمایند و بین اینکه قانونی کلی و عمومی بگذرانند و از آن به طور عموم خبر دهند، در صورتی که مشمول آن قانون جز یک نفر کس دیگری نباشد و جز بر یک

نفر منطبق نشود و آن نحوه‌ی اطلاقی که در عرف سابقه ندارد، نحوه‌ی اولی است، نه دومی.»

ایشان در ادامه به ذکر جمع‌هایی می‌پردازد که مصداق آنها فقط یک نفر می‌باشد و در قرآن شایع و فراوان است. در زیر به دو نمونه از آیاتی که از نظر علامه در آن جمع بر مفرد اطلاق شده است، اشاره می‌شود:

الف - (۱) روایت صحیح و دلایل معتبر داریم که مرجع ضمیر «إِلَيْهِمْ» در آیه‌ی «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ... تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ...» (ممتحنه / ۱). با اینکه ضمیر جمع است، یک نفر بیش نیست و آن «حاطب بن ابی بلتعنه» می‌باشد که با قریش و دشمنان اسلام مکاتبه سری داشت.

الف - (۲) روایت صحیح داریم که گوینده‌ی آیه‌ی «يَقُولُونَ لَئِن رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزَّ مِنْهَا الْأَذَلَّ» (منافقون / ۸) یک نفر بیش نیست و او عبدالله بن ابی سلولی سردسته‌ی منافقین مدینه می‌باشد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۶: ۱۰).

نکته‌ی جالب توجه اینکه آقای عبدالکریم خطیب در تفسیر آیات اولی‌هی سوره‌ی ممتحنه و آیه‌ی ۸ سوره‌ی منافقون، با استناد به روایتی تفسیری درباره‌ی اسباب النزول آیات فوق، به ترتیب شأن نزول آیات ۱ تا ۳ سوره‌ی ممتحنه را حاطب بن ابی بلتعنه (خطیب، ۱۹۶۷ م، ج ۱۴: ۸۹۵) و گوینده‌ی جمله‌ی «يَقُولُونَ لَئِن رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ...» را عبدالله بن ابی می‌داند (رک؛ همان: ۹۶۴). این در حالی است که همه‌ی خطاب‌ها در این آیات، عام می‌باشد.

با این توصیف، باید از آقای خطیب پرسید چگونه عبارت «وَالَّذِينَ آمَنُوا...» در آیه‌ی ۵۵ سوره‌ی مائده خطاب عام می‌باشد، اما خطاب در آیات اولی‌هی سوره‌ی ممتحنه و آیه‌ی ۸ سوره‌ی منافقون خاص؟! حال آقای خطیب تناقض‌گویی‌های فوق را چگونه

توجیه می‌کند؟ یا به فرموده‌ی علامه «و ای کاش در می‌یافتیم که مفسرین مزبور درباره‌ی این اختلاف چه می‌گویند؟».

مؤلف المیزان در ردّ نظر «ب» می‌گوید: ب - ۱) «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»: این جمله بیان می‌کند که عبارت «الَّذِينَ آمَنُوا» را که قبل از این جمله ذکر شده و جمله‌ی «وَ هُمْ رَاكِعُونَ» حال است از فاعل «يُؤْتُونَ» و هم او عامل است در این حال «راکعون». ضمناً «رکوع» در لغت هیأت مخصوصه‌ای در انسان است و آن عبارت است از خمیدگی. رکوع در عرف شرع عبارت است از هیأت مشخصی در عبادت؛ زیرا قرآن کریم می‌فرماید: «الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ» و این رکوع در حقیقت حالت خضوع و ذلت آدمی را در برابر خداوند مجسم می‌سازد و در اسلام، رکوع در غیر نماز حتی برای خداوند نیز مشروع نمی‌باشد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۶: ۱۹).

ب - ۲) علاوه بر این روایات فراوانی از طریق امامیه و هم از طریق خود اهل سنت وجود دارد که دلالت بر این دارند. این دو آیه در شأن امام علی (ع) وقتی که در نماز انگشتر خود را صدقه داده، نازل شده است. بنابراین، این آیه متضمن حکم خاصی است و شامل عموم مردم نمی‌باشد (همان: ۸) (برای مطالعه‌ی روایات، رک: بحرانی، ۱۴۱۶ ق، ج ۲: ۳۱۸، عیاشی، ۱۳۸۰ ق، ج ۱: ۳۲۸، سیوطی، ۱۴۰۴ ق، ج ۲: ۲۹۳ و حرّ عاملی، ۱۴۰۹ ق، ج ۹: ۴۷۸).

ب) تفسیر القرآن و هو الهدی و الفرقان سید احمدخان هندی

این تفسیر که در دوره‌ی معاصر نوشته شده است، تا شانزده سوره‌ی اول قرآن (یعنی تا سوره‌ی نحل) را بررسی کرده است. ترجمه‌ی این کتاب به زبان فارسی احتمالاً در دهه‌ی چهل توسط آقای سید محمدتقی فخر داعی گیلانی در تهران، انتشارات علمی (بدون

تاریخ) چاپ و منتشر شده است و بعد از آن تجدید چاپ نشده است و به همین سبب نسخه‌های آن امروزه نایاب است.

سید احمدخان در بسیاری از موارد تلاش کرده است تا به خیال خود خرافات‌زدایی از قرآن نماید، اما به چنان علم‌زدگی و خرق اجماع و انکار ضرورت‌ها دست زده است که بسیار شگفت‌آور است، اما در روش خود به انکار باورهای دینی مسلمانان نیز دست زد و مطالبی نادرست را به عنوان مفاهیم اسلامی برآمده از قرآن به نگارش درآورده است. وی در تفسیر آیه‌ی ۲۵ سوره‌ی بقره؛ «وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» می‌گوید: «بهشت را خداوند به طور تشبیه به کیفیت یک رشته ملائمت و لذاذ طبیعی نفسانی بیان فرموده و نیز مصائب و آلام دوزخ را به سوختن در آتش، نوشیدن حمیم، خوردن زقوم و مانند آن تمثیل نموده تا در دل انسان این خیال پیدا بشود و بداند که در آنجا لذت و حظی بس عالی و نیز غذایی بس شدید و سخت وجود دارد، بلکه لذت و آلمی که در آخرت هست، ابداً طرف نسبت با لذت و آلم دنیا نیست و این محض اینکه در انسان خاطره‌ی یک لذت خیلی شدید پیدا بشود، خداوند در چنین پیرایه‌ای ذکر فرموده است. آری! یک پیرایه‌ای که می‌تواند انسان به وسیله‌ی آن چنین لذت و آلمی را به خاطر بگذرانند. علمای اسلام رحمه الله علیهم أجمعین طریقه‌ای که اختیار کردند، این بوده که آنچه از ظواهر الفاظ مستفاد می‌شود، در مقابل آن سر تسلیم خم نموده و حقیقت و مقصود آن را به علم خدا واگذار کنند و بدین واسطه آن بزرگان همه‌ی این آیات را محمول بر ظاهر دانسته و تمام ظواهر آن را مسلم انگاشته‌اند، در صورتی که احدی نمی‌تواند آن را قبول نماید، به علاوه این مفاهیم ظاهری، همانطور که مخالف با عقل و منافی با مقصود اصلی بانی اسلام است، به حقایق و عظمت و تقدس مذهب نیز صدمه و لطمه‌ی زیادی وارد می‌سازد...» (سید احمدخان هندی، بی‌تا: ۴۷).

به نظر سید احمدخان تفاوت کیفی بین عقل و وحی وجود ندارد. سید احمدخان این نظر متکلمان را به کلی رد می‌کند که به مرتبه‌ی نبوت رسیدن انبیاء را صرفاً موکول به اراده و مشیت خداوند می‌دانند و وجود خارجی جبرئیل را انکار می‌نمایند. به عقیده‌ی او «باید دانست که رابطه‌ی بین خدا و شخص نبی همین ملکه‌ی قدسی نبوت است که آن را ناموس اکبر و به اصطلاح شرع، جبرئیل می‌نامند. آری! قلب پاک نبی است که آینه‌ی سرآپانمای حق و مظهر تجلیات ربّانی می‌باشد و همان قلب نورانی او ایلچی یا قاصدی است که پیغام نزد خدا می‌برد و پیغام از خدا گرفته برمی‌گردد و این همان شیء مجسمی است که اصوات کلمات خدا از آن خارج می‌گردد و همان خود گوشه‌ی است که کلام بی‌حرف و صوت خدا را می‌شنود، از خود دل او که عرش الهی است، وحی مانند فواره جوشش می‌کند و بعد بر خود او نازل می‌گردد، در آینه‌ی دلش عکس آن می‌افتد که خودش آن را الهام می‌گوید. از بیرون کسی صدا نمی‌کند، بلکه خود از سویدای قلبش صدا می‌کند و خودش هم سخن می‌گوید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» ... نبوت یک ملکه‌ی طبیعی خاص نظیر سایر قوای بشری است که به هنگام اقتضای وقت و محیط شکوفا می‌شود و چنانکه میوه و گل درختان به موقع خویش می‌شکفند و می‌رسند...» (همان، بی‌تا: ۳۵). همچنین تعبیر عرفی نزول وحی را نیز رد می‌کند.

سید احمدخان راجع به تفاسیر قدما نگاه بدبینانه‌ای داشت و هیچ کدام از آنها را درست نمی‌دانست و آن تفاسیر را سرشار از خرافات، باورهای ظاهرینانه و سطحی، افسانه‌های داستانسرایان و معجزات ادّعایی می‌دانست و دلایل روی آوردن به تفسیر و روش و نگرش تفسیرنویسی خود چنین می‌گوید: «... من در پایان امر به استثنای یک رشته مطالبی که مربوط به علم ادب است، چیزی در این کتب نیافتم، مگر یک رشته مطالب ضعیف و موضوع یا قصه‌های بی‌اساس که از سرچشمه‌ی یهود و قصص آنها آب گرفته‌اند ... و گفتم

که (به مفاد: آفتاب آمد دلیل آفتاب) باید از خود قرآن فهمید که نظامات آن روی چه اصولی است...» (همان، بی‌تا، صفحات ۱ - ۲).

اگرچه به ادعایشان روش تفسیری وی در این نوشتار، روش تفسیر قرآن به قرآن است، اما با نفی و انکار عمده‌ی روایات، تفسیر قرآن بر پایه‌ی روایات که خود قطعیت صدور آنها مسلم نیست، روش درستی نیست و باور دارد تنها با یاری خود قرآن می‌توان قرآن را تفسیر کرد و پناه بردن به داستانها و روایات تفسیری نادرست است و روایات تفسیری را مجعول و بی‌اعتبار می‌داند و روایات را به عنوان یک منبع موثق و یکی از ادله‌ی استنباط احکام نمی‌پذیرفت، اما برخی روایات را که با روح و نص قرآن موافق بود، می‌پذیرد... وی که بهره‌ی کافی در فهم آیات و روایات و گردآوری روشمند آنها را نداشته، موجب شد که خود کج‌فهمی‌های جدیدی را در میان مسلمانان ترویج کند.

#### نتیجه‌گیری

شاید اهانت به مفسران گذشته به سبب نقل روایات در تفاسیرشان، ریشه در آگاهی نداشتن از ارزشمندی روایات در عرصه‌ی تفسیر و محدودیت آنان در نقد روایات تفسیری باشد که موجب رویگردانی برخی تفسیرپژوهان از آنان شده است و از همین روی، افرادی همه‌ی روایات و کتاب‌های تفسیری را به یک نگاه رانده‌اند، اگرچه کتاب‌های تفسیری گذشتگان، برخی مشتمل بر روایات ضعیفه و اسرائیلیات است.

از آنجا که قرآن مجید در طول دوران رسالت به تدریج بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده است و یقیناً صحابه از آیات نازله فهمی داشته‌اند و یا از پیامبر اکرم (ص) درباره‌ی آیات نازله پرسیده‌اند و به تفسیر آن راه برده‌اند و یقیناً اینگونه نبوده است که صحابه فهم درست آیات را بعد از دوران رسالت حضرت پیامبر اکرم (ص) و پایان نزول قرآن به دست آورده باشند، بلکه همزمان با نزول آیات طبق روایات متعدد از فریقین پیامبر اکرم (ص) به تفسیر

و تبیین آیات پرداخته‌اند و صحابیان از آیات به اندازه‌ی فهم خویش بهره‌مند بوده‌اند. نیز تفسیر پیامبر اکرم (ص) از قرآن به تعبیر قرآن مجید حجّت شمرده می‌شده است، پس نمی‌توان بخش عظیمی از روایات تفسیری را از تفسیر به بهانه‌ی روش تفسیر قرآن به قرآن نادیده انگاشت، اگرچه باید در نقل روایات تفسیری دقت و هوشمندی بالایی داشت تا به دام اسرائیلیات یا روایات جعلی گرفتار نشد که از عالمان سلف معیارهای مناسبی در شناخت روایات در اختیار نهاده‌اند.

۱. روش تفسیر قرآن به قرآن، نخستین روش تفسیری و مورد تأیید پیامبر اکرم (ص) و ائمه‌ی اطهار (ع) و مفسران صحابه و تابعین می‌باشد و بسیاری از روایات منقول از پیامبر اکرم (ص) و ائمه‌ی اطهار (ع) این روش را تأیید می‌کند.

۲. طبق دستور خداوند سبحان، پیامبر اکرم (ص) مفسر و مبین قرآن کریم و به اعتقاد مفسران شیعه، امامان معصوم اهل بیت (ع) مفسران بعد از پیامبر اکرم (ص) به شمار می‌روند و از قرآن جدایی ندارند و روایات تفسیری معتبره‌ی آنان راهگشای تفسیر بسیاری از آیات می‌باشد.

۳. در به کارگیری روایات باید دقت نمود تا روایات صحیح و معتبر و موافق با قرآن باشند و از نقل روایات جعلی و اسرائیلیات در تفسیر باید خودداری کرد.

۴. سیره‌ی عملی صحابه چنین بوده است که در فهم آیات به پیامبر (ص) مراجعه می‌کردند و توضیح آن حضرت (ص) را می‌پذیرفتند و پس از آن حضرت (ص)، صحابیان نیز با استناد به بیانات پیامبر اکرم (ص) به تفسیر آیات می‌پرداختند.

۵. برخی از مفسران روش تفسیر قرآن به قرآن که رویکردشان، پذیرش روایات صحیح و ضرورت بهره‌مندی از آن در تفسیر و نقل آن در کنار تدبّر در آیات دیگر قرآن است، موجب شکوفایی بیشتر تفسیر شده‌اند و به نوعی در تفسیر از دو یادگار ماندگار نبوی بهره گرفته‌اند.

۶. مفسران مدعی روش تفسیر قرآن به قرآن با رویکرد «بسنده‌ی متن» و نیاز نداشتن به روایات در تفسیر، با رویگردانی از بسیاری از میراث علمی مکتوب اسلامی در بسیاری از موارد از تفسیر به بیراهه گام نهاده‌اند که این پیامد انکار ارزش سنت در تفسیر به شمار می‌رود.

۷. نمی‌توان همه‌ی مفسرانی را که روش تفسیر قرآن به قرآن را برگزیده‌اند، متهم به بی‌توجه بودن به روایات صحیحیه کرد و برگزیدن این روش نمی‌تواند معیار درستی برای عدم اعتقاد مفسر به روایات در تفسیر بوده باشد.

#### منابع و مأخذ

قرآن مجید.

نهج البلاغه.

آلوسی، علی. (۱۳۸۱). روش علامه طباطبایی در تفسیر المیزان. ترجمه‌ی سید حسین میرجلیلی. چاپ اول. تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل.

ابن تیمیه، تقی الدین احمد بن عبدالحلیم. (۱۴۲۳ق.). مقدمه فی اصول التفسیر. الطبعة الأولى. ریاض: دارالمؤید.

ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو. (۱۴۱۹ق.). تفسیر القرآن العظیم. الطبعة الأولى. بیروت: دارالکتب العلمیة.

ایزدی مبارکه، کامران. (۱۳۷۶). شروط و آداب تفسیر و مفسر. چاپ اول. تهران: امیرکبیر.

ایازی، سید محمدعلی. (۱۳۷۸). شناختنامه‌ی تفاسیر. چاپ اول. انتشارات کتاب مبین.

\_\_\_\_\_ . (۱۴۱۴ق.). المفسرون؛ حیاتهم و منهجهم. تهران: سازمان چاپ

و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

بحرانی، سید هاشم. (۱۴۱۶ق.). *البرهان فی تفسیر القرآن*. تهران: نشر بنیاد بعثت.  
 ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد. (۱۴۱۸ق.). *جواهر الحسان فی تفسیر القرآن*. بیروت: دار  
 احیاء التراث العربی.

جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۷۱). *زن در آئینه‌ی جلال و جمال*. چاپ اول. تهران: نشر  
 فرهنگی رجا.

\_\_\_\_\_ . (۱۳۸۶). *شمس الوحی تبریزی*. قم: اسراء.

\_\_\_\_\_ . (۱۳۷۸). *تسنیم تفسیر قرآن کریم*. قم: اسراء.

خرم‌شاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۶۴). *تفسیر و تفاسیر جدید*. تهران: کیهان.

\_\_\_\_\_ . (۱۳۷۷). *دانشنامه‌ی قرآن و قرآن‌پژوهی*. تهران: انتشارات

دوستان.

خطیب، عبدالکریم. (۱۹۶۷). *التفسیر القرآنی للقرآن*. القاهرة: دارالفکر العربی.

حرّعاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹ق.). *وسائل الشیعة*. قم: مؤسسه آل‌ال‌بیت.

رستمی، علی‌اکبر. (۱۳۸۰). *آسیب‌شناسی و روش‌شناسی تفسیر معصومان*. چاپ اول.

کتاب مبین.

رضایی اصفهانی، محمدعلی. (۱۳۸۲). *درسنامه‌ی روشها و گرایشهای تفسیری قرآن*.

قم: مرکز جهانی علوم اسلامی.

الرّومی، فهد بن عبدالرحمن. (۱۴۰۷). *اتجاهات التفسیر فی القرآن الرابع عشر*. الطبعة

الأولی. ادارات البحوث العلمیه و الافتاء و الدّعوة و الإرشاد السّعودیة.

زرقانی، عبدالعظیم. (۱۴۱۹ق.). *مناهل العرفان*. الطبعة الثانية. بیروت: دار احیاء التراث

العربی.

زمخشری، محمود. (۱۴۰۷ق.). *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*. الطبعة الثانية.

بیروت: دارالکتاب العربی.

- سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمان. (۱۴۰۴ق.). *الدّر المنثور فی تفسیر المأثور*. قم: کتابخانه‌ی آیت‌الله مرعشی نجفی.
- \_\_\_\_\_ . (بی‌تا). *الإتقان فی علوم القرآن*. قم: منشورات الشریف الرضی.
- الشنقیطی، محمدامین بن محمد. (۱۴۱۷ق.). *أضواء البیان فی ایضاح القرآن بالقرآن*. الطبعة الأولى. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- صادقی، محمد. (۱۴۰۶ق.). *الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنّة*. چاپ دوم. تهران: انتشارات فرهنگ اسلامی.
- طباطبایی، سید محمدحسین. (۱۳۹۳ق.). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: اسماعیلیان.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۴). *المیزان فی تفسیر القرآن*. ترجمه‌ی سید محمدباقر موسوی همدانی. چاپ پنجم. قم: دفتر انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیّه‌ی قم.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۶۱). *قرآن در اسلام*. تهران: بنیاد علوم اسلامی.
- ظلام، سعد. (۱۳۹۷ق.). *دراسة و عرض و نقد*. مصر: بی‌نا.
- العک، خالد عبدالرحمن. (۱۴۱۴ق.). *اصول التفسیر و قواعدہ*. الطبعة الثالثة. دمشق: دار النقاش.
- عمید زنجانی، عباسعلی. (۱۳۷۹). *مبانی و روشهای تفسیر قرآن*. چاپ چهارم. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- عیاشی، محمد بن مسعود. *التفسیر عیاشی*. (۱۳۸۰ق.). به کوشش سید هاشم رسولی محلاتی. تهران: چاپخانه‌ی علمیّه.
- مظفر، محمدرضا. (۱۴۱۰ق.). *اصول الفقه*. چاپ سوم. قم: اسماعیلیان.

معرفت، محمد هادی. (۱۳۸۰). *التفسیر و المفسرون*. چاپ اول. قم: مؤسسه فرهنگی

تمهید.

هندی، سید احمد خان. (بی تا). *تفسیر القرآن و هو الهدی و الفرقان*. ترجمه‌ی سید

محمد تقی فخر داعی گیلانی. تهران: علمی.

معرفت، محمد هادی. (۱۳۸۵). «تفسیر قرآن به قرآن و جایگاه سنت». *فصلنامه‌ی*

*پژوهش‌های قرآنی*. شماره‌های ۴۶-۴۷ / سال ۱۲.

